

کرامت انسان در حکمت متعالیه

دریافت: ۸۸/۳/۶ تأیید: ۸۸/۱۲/۱۱ علی اله‌بداشتی*

چکیده

در حکمت و فلسفه الهی، انسان، صاحب کرامت است. در نگاه به مسأله کرامت انسان از زاویه حکمت الهی و به‌طور خاص، حکمت صدرایی و در راستای تبیین مبانی و اصول فلسفی و لوازم مبتنی بر آن اصول، باید گفت که کرامت، امری حقیقی و وجودی است، نه اعتباری و چون وجود، امری تشکیکی است، پس کرامت نیز امری ذومراتب و تشکیکی می‌باشد. بر این اساس، انسان ذاتاً دارای کرامت است؛ یعنی کرامت، لازمه فطرت انسانی و در نظام تکوین، ثابت، استوار و غیر قابل تبدیل است. تحصیل مراتب کرامت نیز با صفات کمالی وجودی مانند علم و معرفت و ایمان و تقوا، میسر می‌گردد. گرچه کرامت ذاتی انسان از وی ناگسستنی است، اما اگر آدمی در جهت کمالات انسانی و فضایل اخلاقی گام بر ندارد از مراتب اکتسابی کرامت، محروم می‌ماند. از این‌رو، حفظ کرامت انسانی، مبنای همه قوانین حقوقی و تکالیف اجتماعی انسانها است. بنابراین، هر قانون و تکلیف اجتماعی که کرامت انسان را زیر پا بگذارد، نه تنها لازم‌الاجرا نیست، بلکه مخالفت با آن، خود موجب فضیلت و حفظ کرامت است.

واژگان کلیدی

انسان، کرامت انسانی، کرامت اکتسابی، آفات کرامت

* استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

مقدمه

برخی تصور کرده‌اند که حکمت متعالیه^۱ و سیاست، دو امر متباین هستند و هیچ ارتباطی با هم ندارند، لذا سخن گفتن از سیاست بر مبنای حکمت متعالیه بی‌معناست. آری اگر سیاست به معنایی که برخی سیاست‌نامه‌نویسان غربی نوشته‌اند و آن را به معنای علم کسب و حفظ قدرت و طریقی برای حاکمیت بر مردم دانستند (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۴، واژه سیاست) و حاکمیت حاکمان را هدف قرار داده و نظر داده‌اند که برای رسیدن به هدف، تمسک به هر وسیله‌ای مجاز است و هر ستمی که بر مظلومی رود و هر دروغی که برای فریب مردم، گفته شود و هر حقی که برای رسیدن به آمال حکومت زیر پا گذاشته شود تا قدرت حاکمان حفظ شود و رحمت و شفقت و تواضع و احسان به فقیر، یتیم، مسکین و بی‌پناه، نشان از ضعف و زبونی باشد و درست آن باشد که باید اقویا، قوی‌تر و ضعفا، ضعیف‌تر گردند تا مبادا روزی حکومت وارونه گردد و ضعفا، حاکم و حاکمان، محکوم گردند و اصل بر پرورش ابرمرد باشد (فروغی، ۱۳۴۴، ج ۳: ۱۹۹). در چنین فرهنگ و ادبیاتی سخن گفتن از سیاست متعالیه بر مبنای حکمت متعالیه، بیهوده خواهد بود.

همچنین در سیاستی که اخلاق، انسانیت و کرامت انسانها قربانی می‌شود تا سیاست حاکمان در جامعه اعمال شود، سخن گفتن از رابطه سیاست متعالیه با حکمت متعالیه بی‌معناست.

اما اگر کرامت انسان، اصل قرار گرفت و احیای کرامت انسانها هدف متعالی حکومت‌ها به‌شمار آمد و راه رسیدن به کرامت‌ها و فضیلت‌های انسانی را حکمت متعالیه دانستیم آنگاه باید سیاست - تدبیر امور جامعه - را در راستای احیای حکمت متعالیه قرار دهیم و آدمیان را به حرکت در این راه که مسیرش الی‌الله است، راهنمایی نماییم (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰: ۶۲۵) و برای آنان، آیات انسان‌ساز رحمانی را بخوانیم تا زنگارهای شرک و گناه از قلب‌هایشان زدوده شود و قله‌های کرامت انسانی را فتح و به مقام خلیفه‌اللهی نائل گردند. در این صورت، سیاست که همان تدبیر امور جامعه

انسانی و توده‌های بشری است، معنای واقعی خود را پیدا خواهد نمود و ارتباط آن با حکمت متعالیه آشکار خواهد گردید. بر همین اساس، مردم درمی‌یابند که سیاست‌گذاران واقعی جامعه که در فرهنگ دینی ما از آنان به «ساسة العباد» تعبیر می‌شود، همان امامان شیعه هستند و سیاست با این اصول تربیتی الهی، هنگامی بارور می‌شود که شخصیتی الهی، زمام امور مردم را در دست گیرد و مردم نیز صراط قویمی را که او می‌پیماید، بپیمایند.

در این مقاله یک اصل اساسی؛ یعنی کرامت انسان که باید هدف هر حکومتی باشد تا بتوان آن حکومت و سیاست را انسانی و الهی نامید، بررسی می‌شود.

نخست مقدماتی در این باب، بیان می‌گردد که به شرح زیر است:

اصل اول: کرامت،^۲ امری حقیقی و وجودی است، نه امری اعتباری و قراردادی اجتماعی. در حکمت متعالیه آمده است که آنچه متن واقعیت خارجی را پر نموده است، وجود است. اصل اصیل اصالت وجود در این حکمت، کاملاً واضح به نظر می‌رسد؛ چنانکه سبزواری می‌نویسد: «ان الوجود عندنا اصیل» و در علت اصیل بودن وجود می‌نویسد: «لأنه منبع کل شرف» (سبزواری، بی‌تا: ۱۰ و ۱۱). بنابراین، از نگاه حکمت متعالیه، وجود، اصیل است؛ چرا که سرچشمه و منبع جوشان هر موجودی، وجود است. از این رو، حکما در بحث خیر و شر گفته‌اند: وجود خیر است و شر عدمی است. سبزواری در شرح همین سخن خویش می‌نویسد: «اینکه وجود، خیر است، امری بدیهی است و پیداست که در مفاهیم اعتباری ذهنی، خیریتی نیست» (همان).

بر مبنای حکمت متعالیه هر آنچه که از خدای متعال صادر می‌شود از سنخ وجود است. از سوی دیگر، بر اساس آیات قرآن کریم آنچه از خدای تعالی صادر می‌شود، خیر است. از این رو، حاصل این دو مقدمه این است که وجود، خیر است.

مقدمه سوم این است که کرامت، جعل الهی است؛ یعنی خداوند متعال، کرامت را فطری انسان قرار داد؛ چنانکه می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...» (اسراء (۱۷): ۷۰).

همان‌گونه که گفته شد، آنچه که از خدا صادر می‌شود از سنخ وجود است. پس کرامت الهی از سنخ وجود و امری حقیقی است، نه مفهومی اعتباری یا قراردادی بشری که با لغو قرارداد از اعتبار و ارزش ساقط شود؛ چون امور تکوینی و وجودی را

نمی‌توان با جعل قرارداد از حجیت اعتبار ساقط کرد. بنابراین، هیچ حکومت یا فلسفه سیاسی‌ای نمی‌تواند با وضع قانون، کرامت انسان را از فرهنگ بشری، حذف نماید. از سوی دیگر، چیزی با جعل و وضع قانون بشری، حذف می‌شود که خودش از سنخ جعل، وضع و قرارداد بشری باشد. در حالی که کرامت، جعل الهی است و جعل الهی، امری تکوینی و وجودی است. از این رو، جعل و وضع بشری نمی‌تواند جعل تکوینی الهی را بی‌اعتبار نماید.

اصل دوم: در حکمت متعالیه، ثابت شده است که وجود حقیقتی واحد، اما ذومراتب است (صدرالمآلهین، ۱۳۱۰ق، ج ۱: ۳۶، ۳۸ و ۳۹) و وقتی وجود، ذومراتب شد، هر وصف وجودی نیز امری ذومراتب خواهد بود. بنابراین، کرامت را که بر مبنای اصل اول، امری وجودی دانستیم، امری ذومراتب خواهد شد؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات (۴۹): ۱۳)؛ همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

بر اساس وجودشناسی صدرایی در کل نظام هستی، موجودات هر قدر اوصاف کمالی بیشتری را واجد باشند، مرتبه وجودیشان نیز برتر خواهد بود؛ مثلاً نبات مرتبه وجودیش برتر از جماد و مرتبه وجودی حیوان، برتر از نبات و انسان، برتر از حیوانات و سایر مخلوقات عالم تکوین، حتی جنیان است و ملائکه مقربین، برترین موجودات عالم امکانی‌اند تا برسد به حق تعالی که وجودش برترین مرتبه وجود و کمالات وجودیش از حیات، علم، قدرت و اراده، برترین کمالات وجودی است. از این رو، حق تعالی، وجودی لایتناهی و فوق لایتناهی است. به همین ترتیب، کرامت نیز امری ذومراتب و وصف موجودات مختلف هستی است؛ چنانکه عرب به سنگ قیمتی می‌گوید: «حجر کریم» و قرآن روزی بهشتیان را «کریم» می‌داند: «فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (حج (۲۲): ۵۰)؛ آنهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، برایشان مغفرت و روزی با ارزش، مقرر شده است.

همچنین نبات را نیز «کریم» می‌داند و می‌فرماید: «أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» (شعراء (۲۶): ۷)؛ آیا زمین را نمی‌نگرند که در آن از هر گیاهی یک زوج با ارزش آن را رویانیدیم؟

بر همین اساس، حیوانی هم که خداوند به او الهام غریزی می‌کند، کریم است؛ همان‌گونه که انسان کریم است. رسولی هم که برای هدایت انسانها آمده، کریم است. «وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ» (دخان(۴۴): ۱۷) و کتابی هم که رسول الله ﷺ برای هدایت انسان آورده، کریم است «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه(۵۶): ۷۷). فرشتگان نیز کریمند «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثٌ ضَيْفٍ إِبرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ» (ذاریات (۵۱): ۲۴)؛ آیا سخن میهمانان بزرگوار ابراهیم را شنیدی؟ در نهایت، خدای سبحان نیز متصف به وصف کرامت است؛ زیرا می‌فرماید: «فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل (۲۷): ۴۰)؛ همانا پروردگار من بی‌نیاز و بزرگوار است. در آیاتی که ذکر شد «کریم‌بودن» وصف حیوان، کتاب، انسان، ملک و خدای تعالی که در اعلی‌مرتبه وجودی است، قرار گرفته است. اما بدیهی است که مرتبه کرامت خدای تعالی با مخلوقات قابل مقایسه نیست. پس حیوان از یک مرتبه کرامت و انسان از مرتبه دیگر و خدای تعالی عالی‌ترین مرتبه کرامت را داراست؛ چون عالی‌ترین مرتبه وجود را داراست. این سخن به معنای ذومراتب بودن حقیقت کرامت است.

اصل سوم و چهارم: کرامت ذاتی و کرامت اکتسابی

در اصل پیشین، ذومراتب بودن کرامت تبیین شد. اما آیا بر اساس حکمت متعالیه صدراپی همه انسانها از یک مرتبه وجودی و یک مرتبه کرامت برخوردارند یا اینکه انسانها یک کرامت اولیه ذاتی دارند و یک کرامت اکتسابی؟

بر اساس فلسفه صدراپی، انسان، نوع نیست، بلکه انواع است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰ش: ۲۱۳ و ۲۲۳)؛ یعنی انسانها بر حسب تعریف اولیه انسان، ناطق هستند. خود همین ناطق بودن، مرتبه‌ای از کرامت برای هر انسانی است. اما بعد از آن اگر انسان از عقل بالقوه فطریش بهره‌مند شود و آن را به مرتبه فعلیت برساند؛ یعنی به کمال قوه نظری و عملی برسد و ملکات ایمانی و اخلاقی را کسب کند، تقوای الهی را پیشه نماید، صاحب علم و معرفت ربوبی گردد و خشیت الهی در قلب او مستقر شود به درجات عالی کرامت، صعود می‌کند و گرامی‌ترین انسان، نزد خدا می‌شود. اما این کرامت اکتسابی، غیر از آن کرامت ذاتی نوع انسان است. این کرامت بر مبنای عقل و اراده، تحصیل می‌شود و انسان دارای درجات و مراتب می‌گردد و در هر مرتبه‌ای انسان، نوع خاص خودش خواهد بود. بنابراین، وقتی انسانها را بر اساس کرامتشان دسته‌بندی نماییم، بعضی از مرتبه حیوانی خویش صعود نکرده، اما برخی از مرتبه عقل

بالقوه به مرتبه عقل بالفعل و مستفاد، تعالی پیدا نموده و با طهارت روح و قوت ایمان، خود را در سلک ملائکه قرار داده‌اند؛ چنانکه ملاصدرا می‌نویسد: «نفوس انسانی در آغاز حدویش، صورت نوع واحد انسانی است که به این اعتبار، او انسان است. سپس وقتی از قوه انسانی و عقل هیولانی، خارج شد و به فعلیت رسید انواع مختلفی از اجناس ملائکه، شیاطین، درندگان و بهائم بر حسب نشئه دیگر می‌شود» (همان: ۲۲۳).

از این رو، نه تنها انسانها بر حسب نشئه دوم خویش، انواع مختلفی می‌شوند، بلکه باطن هر انسانی در هر زمان، نوع خاصی می‌گردد؛ یعنی نفس انسان یک جهت ثابت دارد و یک جهت متجدد. این مطلب را هر کسی بالوجدان می‌یابد که از یک سو «من» انسانی او در طول عمرش از کودکی تا پیری ثابت است، اما از سوی دیگر می‌یابد چه از جهت جسمی و چه از جهت روحی و معنوی، همواره در حال تغییر و تحول است؛ گاه اوج می‌گیرد و گاه تنزل می‌کند؛ چرا که او دارای احوال و مقاماتی است. گاه انسان آنچنان غضبناک می‌شود که همچون حیوان درنده‌ای، نفسی را می‌درد، اما آنگاه که آتش غضب فرو می‌نشیند از عمل خویش نادم گشته، با توبه و انابه به درگاه خدای تواب رحیم، خود را در سلک انسان وارد می‌کند. همین انسان، گاهی بر اثر مداومت در اعمال صالحه، کسب معارف عالیه و ایمان کامله، چنان اوج می‌گیرد و به چنان کرامت و فضیلتی می‌رسد که خلیفه‌الله نام می‌گیرد و صاحب نفس مطمئنه گشته و مخاطب آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» (فجر (۸۹): ۲۷-۳۰)؛ ای کسی که به مرتبه آرامش و اطمینان رسیده‌ای، اینک به سوی پروردگار خویش بازگرد در حالی که تو مشتاق جوار حق و خدا هم پذیرای توست. پس داخل بندگان و بهشت من شو. می‌گردد که این جنت لقاء، بالاترین مرتبه و درجات تعالی و بالاترین کرامت انسانی است.

حاصل سخن اینکه انسان دارای مراتب و درجاتی از کرامت است که عبارتند از:

- ۱- کرامت به اعتبار اصل وجود. گفتیم که بر مبنای حکمت متعالیه، هر موجودی به جهت وجودیش، دارای مرتبه‌ای از کرامت است.
- ۲- کرامت به اعتبار مراتب وجود نفسانی. این مرتبه از کرامت، از نفس نباتی آغاز می‌شود و به نفس حیوانی و نفس ناطقه انسانی می‌رسد. بر این مبنا هر موجود

ذی‌روحو، دارای کرامت است. در بخش بعد به لوازم این مرتبه از کرامت، اشاره می‌شود.

۳- کرامت به اعتبار نفس قدسی. این کرامت، امری اکتسابی بوده و آدمیان به میزان رشد عقلانی و معرفت ربوبی و طهارت روحی و اعمال صالح ایمانی، بدان دست می‌یابند.

ملاصدرا در همین زمینه، بعد از ذکر مراتب رشد انسانی از نفس نباتی تا نفس ناطقه می‌نویسد: «اگر انسان بعد از این مرتبه، شروع به اکتساب فضایل انسانی کرد و معارف عقلی را با تلاش و کوشش کسب نمود، تعالی پیدا می‌کند تا به افق ملکوتیان و ملائکه مقربین می‌رسد و این اعلی مرتبه انسان بما هو انسان است» (صدرالمتألهین، ۱۳۱۰ق، ج ۵: ۳۴۷ و ۳۵۸).

وی در ادامه می‌نویسد: «وقتی این کمال برای انسان حاصل شد و به نهایت افق انسانی رسید، نور افق اعلای الهی بر او تابیدن آغاز می‌کند. آنگاه یا حکیمی الهی می‌شود که الهامات ربانی به او می‌رسد یا نبی الهی می‌شود که وحی الهی را دریافت می‌کند و واسطه بین ملکوتیان و زمینیان می‌شود» (همان).

بنابراین، به دلیل این منزلت عالی است که ملائکه به امر خدای تعالی با سجده کردنشان برای انسان خضوع کردند؛ چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

«و استأدی الله سبحانه الملائكة وديعته لديهم و عهد وصيته اليهم في الاذعان بالسجود له والخنوع (و الخشوع) لتكرمه. فقال سبحانه: اسجدوا لآدم فسجدوا» (نهج البلاغه، خطبة ۱)؛ خدای سبحان وقتی آدم ابوالبشر را آفرید، از ملائکه خواست تا به عهدی که قبل از آفرینش آدم از آنان گرفته بود و پیمانی که پذیرفته بودند که اعتقاد به سجده بر آدم داشته باشند و خود را خاشع و فرمانبردار بزرگی و کرامت آدم بدانند، وفا کنند.^۳ این کرامت به اعتبار آن نفخه روح الهی است که در انسان وجود دارد و انتساب این روح به خداوند متعال به سبب شرافت و کرامت انسان است و الهمه ارواح، مخلوق خدای تعالی هستند. از این رو، به واسطه همین روح قدسی است که انسان خلیفه الله می‌شود؛ زیرا به کسی خلیفه می‌گویند که نشانه‌هایی از مستخلف‌عنه را در خود داشته باشد. لذا چون این استعداد در همه انسانها به واسطه عقل و فطرت خاص خداگرایانه وجود دارد، بر همه آدمیان صدق می‌کند. هر چند تنها بعضی از انسانها آن را به فعلیت

می‌رسانند و صاحب مقامات و کرامات می‌شوند و الا برخی نیز در همان حد نفس حیوانی بهیمی باقی می‌مانند. نتیجه اینکه سه مرتبه از کرامت برای انسان متصور است: یکی به اعتبار اصل وجود؛ دیگری به اعتبار نفس ناطقه‌ای که استعداد خلیفه‌الله‌شدن را دارد و سوم به اعتبار نفس قدسیه‌ای که بر اثر علم، ایمان و عمل صالح پیدا می‌شود.

لوازم کرامت انسان

چنانکه گفته شد، انسان از آن جهت که انسان است، دارای کرامت می‌باشد و انسان از آن جهت که عالم، مؤمن، مجاهد فی سبیل‌الله، باتقوا و مزین به فضایل اخلاقی انسانی و ایمانی است، کرامتی دیگر دارد که اولی را کرامت فطری و ذاتی انسان و دومی را کرامت اکتسابی او می‌نامند. هر یک از این دو کرامت در حکمت متعالیه و حقوق اسلامی، مسؤولیت و حقوقی را برای انسان به وجود می‌آورند.

۱- کرامت فطری و ذاتی

۱-۱- مسؤولیت و تکالیف

انسان به واسطه قوه عقل فطری و گرایش‌های فطری خداگرایانه و خداپرستانه‌ای که دارد، مسؤولیت‌هایی را عهده‌دار می‌شود و از آن جمله اینکه انسان باید با کسب مراتب علم، معرفت، ایمان و عمل صالح، استعداد‌های درونی خویش را به فعلیت برساند و از عقل بالقوه به عقل بالفعل و عقل مستفاد، تعالی پیدا کند و گرایش‌های فطری خداگرایانه‌اش را به معرفت خدا و فطرت خداپرستی‌اش را به فعلیت عبودیت برساند. همچنین فطرت عدالت‌خواهانه و احسان‌گرایانه‌اش را در زندگی، ظاهر نماید و بر این اساس در احیای عدالت فردی، اجتماعی و عدالت اخلاقی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی تلاش و کوشش نماید تا صاحب کرامت‌های انسانی اکتسابی و نفس قدسی گردد و به واسطه آن در شمار مؤمنان و محسنان، صالحان، عالمان، مجاهدان و خلاصه مخلصین درآید.

۱-۲- حقوق

انسان به واسطه انسان بودن و کرامت ذاتی‌اش، صاحب حقوقی است که جامعه انسانی باید آن را محترم بشمارد. این حقوق به‌گونه‌ای است که در جامعه اسلامی، مؤمن و غیر مؤمن و مسلمان و غیر مسلمان، حتی کافر و مشرک از آن برخوردارند؛ چنانکه خدای سبحان به پیامبرش می‌فرماید: «اگر مشرکی به تو پناهنده شد، پناهنده ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به جایگاه امنش برسان» (توبه (۹): ۶).

امیر مؤمنان علیه السلام در فرمان حکومتی‌اش به مالک اشتر می‌فرماید: «مردمی که تو را برای حکومت بر آنان می‌فرستم یا برادر دینی تواند یا هم‌نوع تو» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). به نظر آن حضرت، همانگونه که هم‌کیشان بر گردن حکومت حق دارند، هم‌نوعان نیز حقوقی دارند که حکومت اسلامی باید آنها را ادا نماید که یکی از آنها این است که حکومت از لغزش‌ها و خطاهای مردم درگذرد؛ چنانکه حضرت در ادامه می‌فرماید: «لغزش‌هایی از آنان سر می‌زند و کاستی‌هایی دارند؛ گاه به عمد و گاه به خطا، مرتکب اعمال زشتی می‌شوند. اما تو با آنان با عفو و گذشت رفتار کن، چون تو بالادست آنان هستی و خدا تدبیر امورشان را به تو واگذار کرده ... و اگر از بدی‌های آنان گذشت کردی، نادم و پشیمان مباش و هیچ‌گاه از انتقام‌گرفتن شادمان نباش و نگو من امیرم باید هر چه گفتم، اطاعت شود؛ چون این امر، موجب فساد و تباهی روحی تو و سستی امر دین و تغییر و دگرگونی دولت تو می‌شود» (همان).

ایشان در فرازی دیگر می‌فرماید: «در حقوق الهی و حقوق مردم و نزدیکان و دوستان، همه و همه [عدل] و انصاف را رعایت کن که اگر چنین نکنی بر آنان ستم روا داشته‌ای و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد، علاوه بر اینکه مردم دشمن او می‌شوند، خدا نیز دشمن او خواهد بود» (همان).

حضرت امیر از آن جهت به رعایت عدل و انصاف در حق همه شهروندان دستور می‌دهد که شهروندان به جهت انسان‌بودنشان، جدای از دین و آیینشان حقوقی دارند که حکومت و اجتماع باید آن را رعایت نماید. نظیر این سخن گرانمایه، سخنی است که امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق خویش در مورد حقوق غیر مسلمانانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کنند، فرموده‌اند. ایشان می‌فرماید: «عهد و پیمان خدا را در حقشان رعایت کن. تنها چیزی را از آنان بخواه که در قرارداد و پیمان دو جانبه پذیرفته شده

است ... با آنان خداپسندانه رفتار کن و به احترام خدا و رسول، آنان را آزار مده که پیامبر ﷺ فرمود: هر کس به کافری که در پناه اسلام است، ستم کند با من دشمنی کرده است و من دشمن اویم. پس تقوای الهی را درباره کافران رعایت کن».

«کرامت ذاتی انسانی که به اصول انسانیت، پایند است، مستلزم یک سری حقوق مشترک اجتماعی برای او می‌باشد؛ مانند حق حیات، اندیشیدن و بهره‌برداری از منابع طبیعی و اقتصادی و در این جهت تفاوتی بین مسلمان و غیر مسلمان وجود ندارد» (منتظری، ۱۳۸۰: ۷۷ - ۷۸). اینک لازم است برخی از این حقوق را بررسی نماییم:

الف- حق حیات (زندگی آزادانه و امنیت اجتماعی)

از آیه مذکور، نامه امیر مؤمنان علیه السلام و کلام امام سجاد علیه السلام فهمیده می‌شود که مشرکین و اهل کتاب تا زمانی که در پناه حکومت اسلامی زندگی می‌کنند، حق حیات دارند و حیاتشان محترم است و عدم ایمانشان، مجوزی برای سلب این حق نیست. لذا باید با آنها به عدل و انصاف رفتار کرد. این اصل در اعلامیه اسلامی حقوق بشر و نیز اعلامیه جهانی حقوق بشر مورد تأکید قرار گرفته است.

بر این اساس، در ماده (۲) اعلامیه اسلامی حقوق بشر آمده است: «زندگی، موهبتی است الهی و حقی است که برای هر انسانی تضمین شده است و بر همه افراد جوامع و حکومت‌ها واجب است که از این حق، حمایت نموده و در مقابل هر تجاوزی علیه آن ایستادگی کنند (کمیسیون حقوق بشر اسلامی، ش ۱۰: ۳).

ماده (۳) همین اعلامیه، درباره حق حیات، آزادی و امنیت شخصی تنظیم شده است. این ماده، اساس همه حقوق سیاسی و آزادی‌های مدنی، متعاقب آن از جمله: رهایی از بردگی، شکنجه، بازداشت خودسرانه و حقوق مربوط به محاکمه منصفانه، آزادی بیان، آزادی مسافرت و عدم مداخله در زندگی خصوصی را برمی‌شمرد (حقوق بشر در جهان امروز، ۱۳۷۹: ۶).

ب- آزادی اجتماعی

یکی دیگر از اصولی که از لوازم کرامت انسانها می‌باشد، حق آزادی‌های اجتماعی است؛ زیرا بر اساس حکمت متعالیه، انسان، آزاد و مختار آفریده شده است و در زندگی، قدرت انتخاب دارد. از این رو، اندیشه جبرگرایی از سوی حکمای حکمت متعالیه، مطرود

بوده است. ملاصدرا به تفصیل در این باب بحث کرده است.^۴ آزادی‌های اجتماعی که بر اساس قانون، وضع می‌شوند بر همین آزادی فطری الهی مبتنی هستند. طبق این مبنا، هیچ‌کس حق ندارد خود را بندهٔ دیگران قرار دهد، چه رسد به این که انسانی حق داشته باشد، دیگری را بنده خویش قرار دهد؛ چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» (نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱)؛ ای انسان، خود را بنده [غیر خدا] قرار مده که خدا تو را آزاد آفریده است. پس انسانها در انتخاب سرنوشت خویش آزادند؛ چون خدا آنان را آزاد آفریده است. بنابراین، حاکمیت، تنها از آن خداست و هیچ‌کس نمی‌تواند به اجبار، خود را حاکم بر دیگران قرار دهد؛ چرا که چنین حاکمیتی طبق آیات قرآن کریم، طاغوت به حساب می‌آید: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۱۶)؛ تنها خدا را بپرستید و از فرمانبرداری و عبودیت ستمگران و گردن‌کشان دوری کنید. بر این اساس، انسانها به واسطهٔ داشتن کرامت ذاتی، حق دارند حاکمان بر سرنوشت جامعه را مورد انتقاد قرار داده و در این خصوص اظهار نظر کنند. بر اساس همین اندیشه، امام خمینی رحمته الله علیه به عنوان یک حکیم حکمت متعالیه، در مصاحبه‌ای در رابطه با نحوهٔ برخورد حکومت اسلامی با مارکسیست‌ها می‌فرماید: «جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیست‌ها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۳: ۳۷۱).

از این رو، وقتی در بینش امام خمینی، مارکسیست‌ها در اظهار عقیده آزاد باشند، بدیهی است که پیروان ادیان الهی و مسلمانان حتماً آزادند. بر این اساس، در مقدمهٔ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است که قانون اساسی، ضامن نفی هرگونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد.

در اصل نهم آمده است: «هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند». در اصل بیست و سوم نیز آمده است: «تفتیش عقاید، ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض قرار داد».

تمام این اصول، ریشه در کرامت انسان دارد. لذا نه تنها انسان در حالت عادی آزاد است و باید کرامت انسانی او حفظ شود، بلکه حتی اگر به اتهام جرمی دستگیر شود، حرمت و حیثیت انسانی وی باید مورد احترام قرار گیرد؛ چنانکه در اصل سی و نهم

قانون اساسی آمده است: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است». خلاصه سخن اینکه امام خمینی علیه السلام به عنوان یک حکیم متأله که به مسائل اجتماعی، عنایت بیشتری داشته است، آزادی را از حقوق خداوندی می داند و با همین تفکر به رژیم شاه که مدعی اعطای حق آزادی به مردم بود می فرماید: «مگر آزادی، اعطاشدنی است؟! خود این کلمه جرم است. آزادی مال مردم است. قانون، آزادی داده، خدا آزادی داده، اسلام آزادی داده و ...» (همان: ۴۰۶).

زندگی علمی و عملی ملاصدرا و حکیمان حکمت متعالیه بعد از او نیز، حکایت از آزادمنشی آنان در اندیشه و عمل دارد و به همین سبب می بینیم که ملاصدرا از دربار و پادشاهان و اعیان، روی گردان و بیزار بود و خود را به شاهان نزدیک نمی ساخته است (خامنه‌ای، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۳۷).

خلاصه سخن اینکه اصولی که برشمردیم، اصول بنیادین سایر حقوق انسانی انسانهایی است که در یک جامعه، زندگی می کنند و سایر حقوق؛ مانند حق تحصیلات عالی، انتخاب شغل، مسکن، همسر و داشتن فرزند و داشتن وکیل در دعاوی حقوقی و...، حقوقی هستند که از اصول فوق، ناشی می شوند و هیچ کس، حتی حاکمان جامعه نمی توانند بدون محاکمه عادلانه و محکومیت فرد، از او سلب حق نمایند.

۲- مسؤولیت‌ها و حقوق متأثر از کرامت اکتسابی

همان گونه که بیان شد، انسان هم دارای کرامت ذاتی و فطری است و هم دارای کرامت اکتسابی که بر هر کدام از آنها مسؤولیت‌ها و حقوقی بار می شود و گفته شد که فضایی همچون ایمان، علم، تقوا، جهاد و سایر فضایل اخلاقی برای انسان، کرامتی می آفریند که این کرامت، موجب پدید آمدن مسؤولیت‌ها و حقوقی نیز می شود که فراتر از حقوق و تکالیف مشترک بین انسانها است. در ادامه به آنها اشاره می شود.

۲-۱- ایمان

یکی از کرامت‌های اکتسابی، ایمان است. وجود این کرامت، خود، مسؤولیت‌ها و حقوقی را می آفریند که عبارتند از:

الف - مسؤولیت‌های مؤمن

با تأمل در قرآن کریم درمی‌یابیم که دو نوع خطاب وجود دارد. برخی از آنها به عموم مردم است که با «یا ایها الناس» آغاز می‌شود و برخی دیگر خطاب به جمیع مؤمنان است که با «یا ایها الذین آمنوا» آغاز می‌شود. هر یک از خطابه‌های خاص مؤمنین، مسؤولیت‌هایی را بر دوش آنان قرار می‌دهد که فراتر از مسؤولیتی است که بر عهدهٔ عامهٔ انسانها - به حکم انسان بودنشان - قرار داده است.

در اینجا به برخی از این مسؤولیت‌های خاص اشاره می‌شود: مؤمن به حکم ایمان موظف است نماز را اقامه کند (بقره(۲): ۱۵۳). در ماه مبارک رمضان، روزه بگیرد (بقره(۲): ۱۸۴). اهل انفاق باشد (بقره(۲): ۲۵۴). اهل تقوا باشد (آل عمران(۳): ۱۰۲). عمل صالح انجام دهد و اگر خطایی از او سر زد توبه نماید (تحریم(۶۶): ۸). وقتی در محضر رسول خدا ﷺ قرار می‌گیرد، صدایش را بلند نکند (حجرات(۴۹): ۲). افراد و گروه‌های دیگر را مسخره نکند (حجرات(۴۹): ۱۱). در امور شخصی دیگران تجسس و غیبت آنان را نکند (حجرات(۴۹): ۱۲). بنابراین، مسؤولیت‌هایی که مؤمن در برابر خداوند، خود و دیگران دارد، بسیار زیاد است که باید آنان را رعایت کند تا از کرامت انسانی و ایمانی‌اش پاسداری کرده باشد. امام سجاد علیه السلام این مسؤولیت‌ها را در رسالهٔ حقوق خویش - که به پنجاه اصل می‌رسد - برشمرده است. حضرت این مسؤولیت‌ها را به سه بخش کلی، تقسیم نموده است: اول حق خدا بر انسان؛ دوم حق انسان بر خویشتن که حقوق جسم و روح او محسوب می‌شود و سوم حق دیگران بر انسان. مهمترین حق خدا بر انسان، معرفت و عبادت خالصانه و مهمترین حق نفس و حقوق اعضای جسم؛ مانند چشم، گوش، زبان، دست و پا و شکم این است که باید آنها را در اطاعت خدا به کار گرفت و مهمترین حقوق دیگران بر انسان عبارتند از: حقوق سیاست‌گذاران جامعه، حقوق معلمان و مربیان، حقوق رعیت و کسانی که تحت سرپرستی انسان هستند. حقوق دانشجویان و دانش‌آموزانی که تحت تعلیم و تربیت انسان هستند. حقوق خویشاوندان، به‌ویژه مادر، پدر، فرزند، همسر، برادر، خواهر و ... حقوق همسایگان، دوستان و بزرگتران، به‌ویژه پیران، زیردستان، نیازمندان و ... ، حقوق هم‌کیشان و غیر هم‌کیشان، حتی کافرانی که در ذمهٔ حکومت اسلامی هستند (صدوق، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۵۶۴). رعایت مجموعهٔ این حقوق، مسؤولیت بسیار سنگینی بر دوش

مؤمن می‌گذارد. بنابراین، انسان مؤمن، نه تنها در رابطه با خدا، خود و مردم مسؤولیت دارد، بلکه در مقابل حیوانات، محیط زیست و جهانی که در آن زندگی می‌کند نیز مسؤولیت دارد.

ب- حقوق مؤمن

همان‌گونه که مؤمن در مقابل دیگران مسؤولیت دارد، از حقوقی نیز برخوردار است که دیگر مؤمنان باید آن را ادا نمایند. این حقوق غیر از آن حقوقی است که در قسمت اول به‌عنوان حقوق انسانی هر فرد از جهت انسان‌بودنش، برشمردیم. این حقوق در آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام به تفصیل ذکر شده است که به‌عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱- مودت و رحمت

قرآن کریم درباره مؤمنان می‌فرماید: «رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ» (فتح (۴۸): ۲۹)؛ مؤمنان نسبت به هم مهربانند. یعنی همان‌گونه که خداوند رحمت خاصه‌اش را بر مؤمنان می‌فرستد، مؤمنان نیز باید رحمت خاص خودشان را شامل حال برادران ایمانی خود کنند. مأمون حارثی می‌گوید: از ابی‌عبدالله علیه‌السلام پرسیدم حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: «المودة له فی صدره...» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۷۱)؛ دوستی او را در دل داشته باشد.

۲- حفظ عزت

مؤمن نزد خدا، صاحب عزت است. بنابراین، جامعه باید حرمت او را پاس بدارد؛ چنانکه امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید که جبرئیل بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد و اظهار کرد: ای محمد! پروردگار تو می‌فرماید: «من اهان عبدی المؤمن فقد استقبلنی بالمحاربة» (کوفی اهوازی، ۱۳۸۶ ش: ۶۰)؛ هر کس به بنده مؤمن من اهانت کند [و او را خوار نماید] در حقیقت به جنگ با من برخاسته است.

حفظ عزت، عنوان عامی است که رعایت آن وظایف متعددی را به دنبال دارد. به‌عنوان نمونه، در روایتی از امام باقر علیه‌السلام گزارش شده است که فرمودند: «المسلم أخ المسلم لا یظلمه و لا یخذله و لا یحرمه و یحق علی المسلمین الاجتهاد و التواصل علی

العطف [التعطف] و المواساة لاهل الحاجة ... » (همان: ۸۸ - ۸۹)؛ مسلمان، برادر مسلمان است، نه به او ظلم می‌کند و نه خوارش می‌گرداند و نه محرومش می‌کند. وظیفه مسلمانان است که با مهربانی برای رفع نیاز برادران مسلمانشان تلاش کنند و با آنان مواسات داشته باشند.

نظیر این روایت در اصول کافی، باب حق مؤمن بر مؤمن نیز آمده است.^۵ در روایات متعدد دیگری، مؤمنان به ادای حقوق برادران دینی‌شان تشویق شده‌اند؛ چنانکه معلى بن خنيس می‌گوید: از امام صادق عليه السلام دربارهٔ حقوق مؤمن بر مؤمن سؤال کردم. ایشان فرمودند: «مؤمن بر مؤمن، هفت حق واجب دارد... اگر یکی از آنها را ضایع گرداند از ولایت خدا خارج شده و اطاعت خدا را ترک کرده است. اول: دوست بداری برای او آنچه را که برای خود دوست می‌داری؛ دوم: او را با تمام وجودت، مالت، زبان و دست و پایت یاری کنی؛ سوم: در خشنودی او گام برداری و پرهیزی از اینکه او را خشمناک سازی؛ چهارم: چشم بینا، راهنمای آشنا و آینهٔ او باشی؛ پنجم: تو سیر نباشی و او گرسنه. تو سیراب نباشی و او تشنه. تو پوشیده نباشی و او برهنه و ... (همان: ۸۰).

پس مؤمن به واسطهٔ ایمانش، دارای کرامت است. لذا برای حفظ آن، مسؤولیت‌هایی بر او بار می‌شود. همچنین صاحب حقوقی است که برادران دینی و جامعه اسلامی باید آن حقوق را پاس بدارند. گفتنی است که برخی از این مسؤولیت‌ها و حقوقی که به واسطهٔ ایمان بر مؤمنان بار می‌شود، فراتر از مسؤولیت‌های شرعی و قانونی است که در فقه و قوانین اجتماعی وضع می‌شود، بلکه مسؤولیت‌های ایمانی و اخلاقی است که الزامات قانونی نداشته و تضييع آنها حدود دنیایی ندارد.

۲-۲- علم

یکی از اسباب کرامت اکتسابی، علم و معرفت است. عالم در هر جامعه‌ای که قدر معرفت و ارزش علم را بدانند، مکرم است. در آیات و روایات نیز، عالم جایگاه رفیعی دارد؛ چنانکه قرآن کریم با استفهامی انکاری می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر (۳۹): ۹)؛ آیا دانایان و نادانان مساویند؟ بدیهی است که این چنین نیست.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «کسی که برای خدا علم بیاموزد و به آن عمل کند و دیگران را نیز تعلیم دهد در ملکوت آسمان‌ها بزرگش خوانند» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۴۳).

این عظمت و کرامتی که برای عالم به واسطه علمش برشمرده شد، مسؤولیت‌ها و حقوقی را برای او به وجود می‌آورد که از آن جمله اینکه عالم، علمش را باید برای خدا بیاموزد و برای خدا بر اساس علمش عمل کند و برای خدا آن را به دیگران آموزش دهد (همان). عالم باید علمش را با زیور حلم، وقار و تواضع بیامیزد (همان: ۴۴).

حق عالم

در مقابل مسؤولیت‌هایی که عالم در قبال جامعه دارد، حقوقی نیز برعهده جامعه، برای وی متصور است؛ چنانکه در اصول کافی، بابی درباره حق عالم، گشوده شده است و سخنان بلندی از امیر مؤمنان درباره حق عالم، ذکر شده است. از جمله اینکه فرمودند: «زیاد از او سؤال نشود و با سخن گفتن بسیار او را ملول نکنی. وقتی بر او وارد شدی که جمعی در نزد او بودند بر جمع سلام کنی و اختصاصاً بر او درود فرستی. در هنگام نشستن در مقابل او بنشین، نه پشت بر او. در نزد او با دست اشاره نکنی. در نزد او پرحرفی مکن که فلانی و فلانی بر خلاف نظر او چنین گفته‌اند ... [و بدان که] پاداش عالم از روزه‌دار شب زنده‌داری که در راه خدا جهاد کند بیشتر است» (همان: ۴۵-۴۶). آنچه که ذکر شد اشاره‌ای مختصر به حقوق عالم بود.

۲-۳- تقوا

تقوا یکی دیگر از اسباب و لوازم کرامت اکتسابی است. حتی بین کرامت و تقوا رابطه مستقیم وجود دارد؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (حجرات (۴۹): ۱۳)؛ بزرگواریتین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست. بنابراین، متقیان به واسطه کرامت تقوا، مسؤولیت‌ها و حقوقی دارند که در راستای تکالیف و حقوق مؤمنان است.

۲-۴- جهاد و شهادت

جهاد در اسلام، مایه فضیلت و بزرگی است و مجاهدان نزد خدا، صاحب عزت و کرامتند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء: ۴): ۹۵) و مجاهد وقتی به مقام شهادت می‌رسد، مقام عنداللهی پیدا می‌کند؛ چنانکه خدای سبحان می‌فرماید: «شهدا، زندگانی هستند که نزد خدایشان روزی می‌خورند» (آل عمران (۳): ۱۶۹).

از این رو، مجاهدان نیز به واسطه این کرامت، مسؤولیت‌هایی در برابر خدا و مردم و حقوقی بر مردم دارند. بنابراین، هر یک از این موارد که برشمردیم از لوازم کرامت اکتسابی هستند و هر کدام مسؤولیتی را به دنبال دارند. از سوی دیگر حقوقی را برای انسان ثابت می‌کنند.

کرامت اکتسابی در حکمت صدرایی

آنچه به لسان آیات و روایات گفته شد، خود بیانگر دیدگاه حکمت متعالیه است؛ چنانکه صدرالمتهلین بعد از غور در اقوال و آرای فلاسفه و اهل کلام می‌نویسد: «آخر الامر به نور ایمان بر من آشکار شد که قیاس‌هایشان عقیم و صراطشان غیر مستقیم است. پس زمام امورم را به خدا و رسولش سپردم. پس به آنچه از او به ما رسید، ایمان آوردم و تصدیق کردم و به هدایت او اقتدا کردم و در منهیاتش باز ایستادم تا امتثال امر خدای تعالی کرده باشم که فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر: ۵۹): ۷) تا اینکه [خداوند به برکت آن] آنچه لازم بود بر قلب ما گشود و مرا به فلاح و رستگاری رساند» (صدرالمتهلین، ۱۳۱۰ق، ج ۱: ۱۱-۱۲).

بنابراین، تنها به چند نکته از اسباب سعادت و کرامت از نگاه ملاصدرا اشاره می‌شود. در آغاز گفتیم که بر مبنای حکمت صدرایی، وجود، خیر و کرامت است و وقتی اصل وجود، کرامت است، درک وجود نیز موجب سعادت و کرامت می‌شود؛ چنانکه ملاصدرا در بیان حقیقت سعادت می‌نویسد: «وجود، خیر و سعادت است و ادراک وجود نیز خیر و سعادت است، اما چون وجودات به حسب کمال و نقص متفاوتند، پس هر جا وجود کامل‌تر باشد، سعادت در آنجا بیشتر است و به عکس ادراک سعادت هم به تناسب ادراک وجود، کمال و نقص می‌یابد؛ همان‌گونه که وجود

قوای عقلی، اشرف از وجود قوای حیوانی شهوی و غضبی است، سعادتش هم بزرگتر است» (همان، ج ۹: ۱۲۳-۱۲۴).

صدرالمآلهین در ادامه در چگونگی دست یافتن به سعادت حقیقی می نویسد: «بدان که نفس، وقتی به این سعادت و بهجت و سرور می رسد که خود را به اعمال و افعال پسندیده‌ای که پاک کننده نفس از کدورات و آلودگی های گناه است، عادت داده باشد و قلب را از آلودگی ها و پستی ها مهذب کرده باشد» (همان: ۱۲۵).

ملاصدرا، کرامت انسان را در گرو استكمال علمی و عملی و به عبارت دیگر، تحصیل حکمت نظری و حکمت عملی می داند. از این رو، غایت فلسفه را استكمال نفس انسانی به معرفت حقایق موجودات برای تشبه به باری تعالی ذکر می کند و می گوید: «این حکمت [نظری] است که مطلوب سیدالرسل است آنجا که می فرماید: «ربّ ارنی الاشیاء کما هی» (همان، ج ۱: ۲۰-۲۱).

و در باب حکمت عملی می گوید: «غایتش این است که انسان متخلق به اخلاق الله شود و به صالحین ملحق گردد».

آسیب شناسی کرامت (آفات کرامت انسان)

همان گونه که اشاره شد، برای انسان دو نوع کرامت، متصور است: یکی ذاتی و فطری و دیگری اکتسابی. به اعتبار هر یک از این کرامت ها برای انسان مسؤولیت ها و حقوقی پیدا می شود که اگر آن مسؤولیت ها را انجام ندهد به طور طبیعی از حقوق مربوط به آن کرامت، محروم می ماند یا حتی از او سلب می شود؛ مثلاً گفتیم چون انسان، کرامت ذاتی دارد، حق آزادی، حیات و امنیت دارد.

همچنین گفتیم که تک تک افراد جامعه انسانی موظفند این حقوق را در مورد دیگران رعایت کنند، حال اگر کسی مسؤولیت خویش را انجام ندهد و بر خلاف مسؤولیت خویش گام بردارد و به طور مثال حیات انسان بی گناهی را ظالمانه از او ستاند، این انسان، دیگر حق حیات ندارد و حق حیات او باید ستانده شود تا اصل حیات و امنیت شخصی افراد انسانی پاس داشته شود؛ چنانکه قرآن کریم می فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (بقره (۲): ۱۷۹)؛ ای خردمندان! بدانید برای شما در قصاص، حیات نهفته است.

به همین بیان در سایر حقوقی که به واسطه کرامت انسانی برای انسان بار می‌شود، تکالیفی نیز برای وی مقرر می‌گردد. از این رو، اگر انسانی از تکالیفی که بر عهده اوست سر باز زند، حقوق او نیز سلب می‌گردد. همچنین کسی که هواپرستی می‌کند و برای رسیدن به خواهش‌های نفسانی خویش، عرض و آبروی دیگران را از بین می‌برد، علاوه بر اینکه کرامت انسانهای دیگر را ضایع کرده است، کرامت انسانی خویش را نیز از بین برده است. از این رو، جامعه باید چنین انسانی را با تنبیه و مجازات تأدیب نماید تا کرامت انسان حفظ شود. پس چنین نیست که اگر گفتیم انسان کرامت دارد و به واسطه کرامتش حق آزادی اجتماعی دارد می‌تواند هر کاری که خواست انجام دهد، بلکه در هر جامعه‌ای آزادی در چارچوب قوانین آن جامعه، تعریف می‌شود. جامعه اسلامی نیز قوانین خاص خود را دارد و کسی که می‌خواهد در چنین جامعه‌ای زندگی کند، موظف است قوانین شرعی را در اجتماع رعایت کند؛ مثلاً اگر برای پوشش زن و مرد و روابط افراد در جامعه، حدود و قوانینی - بر اساس شرع مقدس اسلام - وضع شده است، همه باید آن را رعایت کنند تا کرامت خود و جامعه را حفظ نمایند.

آفات کرامت اکتسابی

همان‌گونه که فضایل، سبب کرامت ویژه‌ای برای اهلش است، کوتاهی در انجام وظایف نیز سبب سقوط کرامتی است که به واسطه آن فضایل برای انسان کسب شده است؛ مثلاً مؤمن یا عالم یا عارفی که برای رسیدن به مطامع دنیوی، تملق حاکمان را می‌گوید، عزت خویش را زایل ساخته است؛ چنانکه صدرالمتألهین در مذمت صوفیان و عالمانی که برای رسیدن به مقامات دنیایی در خانه سلاطین را می‌کوبند، می‌گوید: «این گروه از یاد خدا غافلند. کجا از اهل دلانند؟! اگر ذره‌ای از نور معرفت در دل آنها تابیده بودی، کجا در خانه ظلمه و اهل دنیا را قبله خود می‌ساختند و همیشه با نفس و هوا، نرد محبت می‌باختند» (صدرالمتألهین، ۱۳۷۶: ۱۸ - ۱۹).

بنابراین، همان‌گونه که اشاره کردیم علم و تقوا که نشانه عالمان و زاهدان است، موجب کرامت آنان است، اما به گفته ملاصدرا «اگر به دنیا روی آوردند و روی از جانب قدس و طلب یقین گردانیدند، متوجه ابواب سلاطین شده‌اند و ترک اخلاص و توکل کرده، طلب روزی و توقع آن از دیگران نمودند» (همان: ۱۹) دیگر صاحب کرامت اکتسابی علمی و تقوایی نخواهند بود. پس کرامت فطری و کرامت اکتسابی انسان هر کدام

آسیب‌های خاص خود را دارد. البته رابطه بین کرامت فطری و ذاتی با کرامت اکتسابی از نظر منطقی عام و خاص مطلق است؛ یعنی عملی که کرامت ذاتی انسان را از بین ببرد، کرامت اکتسابی او را نیز نابود می‌کند.

خلاصه سخن اینکه انسان در حکمت متعالیه، صاحب کرامت ذاتی و اکتسابی است و هر کدام مسئولیت‌ها و حقوقی دارند و از طرف دیگر آسیب‌هایی دارند که انسان باید با کسب علم، ایمان، تقوا و مبارزه با هواهای نفسانی، کرامت خویش و دیگران را پاسداری کند.

کرامت انسان و قوانین اجتماعی

در این باب، ذکر دو نکته دارای اهمیت است:

اولاً: کرامت انسان باید مبنای قوانین و مقررات اجتماعی قرار گیرد؛ به دلیل اینکه قانون و مقررات اجتماعی وضع می‌شود تا افراد جامعه با عزت، آرامش و امنیت زندگی کنند و آزادانه بیندیشند و برای چگونه زیستن خویش تصمیم بگیرند. قوانین وضع می‌شوند تا روابط انسانها بر اساس میزان باشد؛ همان‌گونه که داد و ستدها باید میزان داشته باشد؛ زیرا اگر میزان و مقرراتی در جامعه نباشد به حق عامه مردم، ظلم می‌شود و این خلاف کرامت انسان است. بنابراین، وضع قوانین باید در جهت کرامت انسانی باشد؛ همچنانکه در اصل اول حقوق بشر به کرامت انسان اشاره شده و این ماده و دو ماده بعد از آن، اساس دیگر حقوق مطروحه در اعلامیه قرار گرفته است (حقوق بشر در جهان امروز، ۱۳۷۹: ۶). بر این اساس، قانونی که کرامت فطری انسان را زیر پا بگذارد، ضمانت و مشروعیت اجرایی نخواهد داشت. بر طبق همین میزان در جامعه اسلامی که اکثریت مردم آن مسلمانند، قوانین باید مبتنی بر شرع مقدس اسلام باشد تا علاوه بر اینکه پاسدار کرامت انسانی همه انسانها باشد، کرامت ایمانی مؤمنان را نیز حفظ نماید؛ چرا که در غیر این صورت، با حقوق اکثریت اهل ایمان جامعه، مغایر خواهد بود.

ثانیاً: قانون باید در راستای کمال انسان باشد و قانونی که با کمال انسان سازگار نباشد، در جهت کرامت انسان هم نخواهد بود. همچنین اگر کمال انسان، مبنای قانونگذاری شود، پشتوانه فطری پیدا کرده و دوام و بقا خواهد یافت و دوام قانون نیز نشانه استحکام قانون است.

نتیجه‌گیری

- ۱- کرامت انسان یک حقیقت وجودی است که در انسان، دارای پشتوانه فطری و وجودی می‌باشد.
- ۲- کرامت انسان، امری ذومراتب و تشکیکی است و هر موجودی به میزان مرتبه وجودیش کریم است و این سلسله موجودات کریم تا خداوند کریم ادامه دارد.
- ۳- کرامت ذاتی و اکتسابی دو مرتبه کرامت انسان هستند که برای هر فردی متصور است، لکن اولی افاضه فطری الهی و دومی تفضل پروردگار است که با تلاش انسان حاصل می‌شود.
- ۴- کرامت ذاتی و اکتسابی، هر کدام مسئولیت‌ها (تکالیف) و حقوقی را برای انسان می‌آورد که انجام آن مسئولیت‌ها وظیفه اوست و در مقابل بر دیگران و جامعه است که حقوق وی را رعایت نمایند.
- ۵- همه قوانین اجتماعی و حقوقی، باید مبتنی بر کرامت انسان باشند و الا ارزش اجرا نخواهند داشت.
- ۶- آفات و آسیب‌هایی کرامت انسان را تهدید می‌کند که باید با آنها مبارزه کرد.

یادداشت‌ها

۱. مراد از حکمت متعالیه، حکمتی است که صدرالمتألهین بر مبنای قرآن، برهان و عرفان بنا نهاده و حکمای بعد از او این مسیر را طی کرده‌اند. بنابراین، آنچه در کتاب و سنت آمده است در منظومه حکمت متعالیه مورد پذیرش است.
۲. کرامت در لغت عرب از ماده کرم است. جوهری در صحاح آن را ضد اللوم (مقابل پستی) معنا کرده است (ر.ک: صحاح اللغة: ۲۰۲۰). در فرهنگ عرب هر چیز با ارزش و دارای شرافت را کریم می‌نامند. جوهری می‌نویسد: «قد کرم الرجل فهو کریم، قوم کرام و کرماء و نسوة کرائم و ...» وی کریم را به صفوح؛ یعنی بخشنده و با گذشت معنا کرده است. عربها فلز قیمتی را «معدن کریم» و فرد خوش صوت را «القاری الکریم» و نیکو منظر را «ذو وجه کریم» می‌نامند (ر.ک: الیاس انطون الیاس، القاموس العصری: ۵۸۸). راغب اصفهانی در «مفردات الفاظ قرآن» صفحه ۷۰۷ می‌نویسد: «کل شیء شرف فی بابه فانه یوصف بالکرم»؛ هر چیزی که در ظرف وجودی خودش با ارزش باشد به «کریم» متصف می‌شود. از این رو، خدای سبحان درباره قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ» (واقعہ: ۵۶: ۷۷) و درباره فرشتگان می‌فرماید: «عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ» (انبیاء: ۲۱: ۲۶).
۳. ترجمه بر گرفته از منبع زیر است: حسینعلی منتظری، درس‌هایی از نهج البلاغه: ۳۲۶ - ۳۲۷.
۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: صدرالمتألهین، اسفار، ج ۶: ۳۰۷ - ۳۹۰.
۵. برای اطلاع بیشتر ر.ک: کلینی، اصول کافی، ج ۲: ۱۶-۱۷۲.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴.
۳. الیاس انطون الیاس، القاموس العصری (فرهنگ نوین عربی به فارسی)، ترجمه سیدمصطفی طباطبایی، تهران، نشر اسلامی، ۱۳۵۸ ش.
۴. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم، ۱۳۶۸ ش.
۶. حقوق بشر در جهان امروز، مرکز اطلاعات همگانی سازمان ملل متحد، تهران، ۱۳۷۹.
۷. خامنه‌ای، سیدمحمد، ملاصدرا، تهران، بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۷۹ ش.
۸. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق، ۱۴۱۲ ق.
۹. سبزواری، حاج ملاهادی، منظومه حکمت، قم، دارالعلم، چاپ سنگی، بی‌تا.
۱۰. صدرالمآلهین، اسفار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۱۰ ق، ۱۹۹۰ م.
۱۱. -----، الشواهد الربوبیه، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، مرکز نشر، ۱۳۶۰ ش.
۱۲. -----، رساله سه اصل، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۶ ش.
۱۳. صدوق، خصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. عبده، نهج البلاغه، بیروت، دارالبلاغه، ۱۴۱۳ ق، ۱۹۹۳ م.
۱۵. فروغی، سیر حکمت در اروپا، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۴۴ ش.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، (۸ جلدی)، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۱۷. -----، اصول کافی، (۴ جلدی)، تحقیق سیدجواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی‌تا، ج ۱.
۱۸. کمیسیون حقوق بشر اسلامی ایران، بروشور آموزشی - ترویجی، ش ۱۰.
۱۹. کوفی اهوازی، حسین بن سعید، المؤمن، تصحیح عبدالله صالحی، قم، نورالسجاد، ۱۳۸۶ ش.
۲۰. منتظری، حسینعلی، درس‌هایی از نهج البلاغه، تهران، نشر ساروی، ۱۳۸۰ ش.